

Criminal Legislation according to the Idea of "Universalizability"

Hadi Rostami

Associate Professor, Department of Law, Faculty of Humanities , Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran Email: h.rostami@basu.ac.ir, Orcid Code: <https://orcid.org/0000-0003-4383-4331>

Abstract

Universalizability is one of the three formulations of the "Categorical imperative" in Kant's theory, which considers the morality of rules to lie in their universality and their applicability in all times and places. On this basis, a universalizable rule does not lead to contradiction, and this can only be achieved if the rules are free from personal aspects, without discrimination, and unconditionally, and everyone can follow them. The goal of universalizability is to eliminate conflicts and undue privileges among rational agents. In this view, every rational will is in practice self-legislating, and a rule that is valid only for "I" or "we" is not worthy of general legislation and ignores humanity as an end in itself. Therefore, retributivism," which sees punishment as a proportionate and rational response to crime, is consistent with universalizability, as opposed to the utilitarianism which only reflect the interests of the majority. Criminal legislation based on racial interests, religious or sectarian considerations, or the ideology of the ruling class, according to this theory, is rejected and unacceptable. Universalizability is alien to attitudes that seek to localize criminal laws for ideological purposes. The legitimacy of the law lies in its morality; in such a way that people obey it only based on duty and for duty; an idea that ultimately leads to the convergence and unity of the penal system in the world. The principles and foundations of criminal law are universal and comprehensive; these principles cannot be localized.

Keywords: Universalizability, Categorical Imperative, Kant, Punishment, Autonomy.

قانون‌گذاری کیفری در چارچوب ایده «تعمیم‌پذیری»

هادی رستمی

دانشیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، رایانامه: h.rostami@basu.ac.ir

چکیده

تعمیم‌پذیری یکی از تنسیق‌های سه‌گانه «امر مطلق» در نظریه کانت است که اخلاقی بودن قواعد را در همگانی بودن آن قواعد و قابل اعمال بودن آن‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌داند. بر همین مبنا، قانونی تعمیم‌پذیر است که تعمیم آن به تناقض نیانجامد و تحقق این امر در صورتی است که قواعد عاری از جنبه‌های شخصی و بدون تبعیض و لایشرط باشند و همگان بتوانند از آن تبعیت کنند. هدف تعمیم‌پذیری، از بین بردن تعارض‌ها و امتیازهای ناروا در میان فاعلان عقلانی است. در این نگرش، هر خواست عقلانی در عمل خودقانون‌گذار است و قاعده‌ای که فقط برای «من» یا «ما» معتبر باشد، شایسته یک قانون‌گذاری کلی نیست و انسان را به عنوان غایت فی نفسه نادیده می‌گیرد. از این‌رو، مکافات‌گرایی که مجازات را واکنشی منطقی در برابر جرم می‌داند، در مقایسه با فایده‌گرایی که فقط منافع اکثریت را بازتاب می‌دهد، منطبق با تعمیم‌گرایی است. قانون‌گذاری کیفری که بر پایه منافع نژادی، ملاحظات دینی، مذهبی یا ایدئولوژی طبقه حاکم، صورت گیرد، در این نظریه، مردود و غیرقابل پذیرش است. تعمیم‌پذیری با نگرش‌هایی که با اغراض ایدئولوژیک و کاذب به دنبال بومی‌سازی قوانین کیفری هستند، بیگانه است و اعتبار و مشروعیت قانون را در اخلاقی بودن آن می‌داند؛ به گونه‌ای که اشخاص تنها براساس وظیفه و از سر وظیفه از آن تمکین نمایند؛ ایده‌ای که در نهایت به همگرایی و وحدت نظام کیفری در دنیا می‌انجامد. اصول و مبانی حقوق کیفری، جهان‌شمول و فراگیرند و این اصول را نمی‌توان بومی‌سازی کرد.

واژگان کلیدی: تعمیم‌پذیری، امر مطلق، کانت، مجازات، خودقانون‌گذاری.

تعمیم‌پذیری^۱ یا تعمیم‌گرایی رفتار یکی از تنسیق‌های سه‌گانه «امر مطلق»^۲ کانت است که در مقایسه با تنسیق‌های دیگر، شهرت بالاتری در ساحت فلسفه اخلاق و حقوق دارد. بر اساس این تنسیق، به‌گونه‌ای رفتار کن که آیین رفتار تو برای همه کس و همه وقت و همه جا به‌عنوان یک قانون کلی معتبر باشد (Kant, 2006, p. 31). با این نگرش، قانون اخلاقی، استثناناپذیر، غیرشخصی و فارغ از قیدوبند است و برای همگان به‌صورت یکسان عمل می‌کند. یک قاعده یا برای همه مجاز است یا برای هیچ‌کس مجاز نیست؛ امکان ندارد، فاعل طوری رفتار کند و از دیگران انتظار رفتار دیگری داشته باشد. بنابراین، فاعل فی‌نفسه خود معیار قانون‌گذاری است و اگر بتواند ضابطه رفتاری خویش را به‌گونه‌ای برگزیند که برای همگان تعمیم‌پذیر باشد، قانون بنیادی عقل عملی را رعایت کرده است. قاعده عملی در این نگرش، ریشه در عقل محض دارد، زیرا عقل محض فی‌نفسه و به‌طور بی‌واسطه خودقانون‌گذار است (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۰۵). اگر دستور یا قاعده‌ای بدون قید و شرط وجود داشته باشد و فاعل اخلاقی از طریق عقل، قاعده رفتار خود را کشف کند، این قاعده باید تعمیم‌پذیر باشد، زیرا احکام عقل، دلبخواهی و بوالهوسانه نیستند و بدون وام گرفتن از تجربه یا از یک اراده بیرونی، به‌منزله قانون نامشروط فرمان داده می‌شوند. نمی‌توان تصور کرد که فاعل چیزی را در شرایطی الزامی بداند و در عین حال، برای دیگری در همان شرایط، حکم متفاوت صادر کند.

مطابق اصل تعمیم‌پذیری، فقط قواعدی امکان تبدیل شدن به قانون را دارند که قابل تعمیم باشند و در عمل درگیر تناقض نشوند. در برخی امور مانند دروغ‌گویی و دزدی، تعمیم قاعده به تناقض می‌انجامد، زیرا محال است که دروغ گفتن و دزدی تعمیم یابند و در عین حال، سنت گفت‌وگوی معمولی میان افراد و مالکیت همچنان برقرار باشد. گفت‌وگو با دیگری وقتی ممکن و معنادار است که دو طرف به راست‌گویی طرف مقابل باور داشته باشند. اگر من به خودم و دیگران اجازه بدهم که هر وقت بخواهند دروغ بگویند، اساس و مبنای گفت‌وگوی صادقانه از میان می‌رود (احمدی افرمجان و حاتم‌پوری، ۱۳۹۷، ص ۲۹).

به باور کانت، اگر همگان چیزی را که می‌خواهند، تصاحب کنند، در آن صورت، هیچ‌کس نمی‌تواند چیزهایی را که دارد یا چیزهایی را که به دست می‌آورد، حفظ کند (Kant, 1999, p. 139). اگر

1. Universalizability

۲. اطلاق امر مطلق (Categorical Imperative) به قواعد و دستورها، این امکان را فراهم می‌کند که میان قواعد اخلاقی و غیراخلاقی تمایز بگذاریم. تمایز به این دلیل مطلق است که به شخصی که بدان قائم می‌شود، قائم نیست. همواره باید بنگریم که آیا این امکان وجود دارد که دستور ما به قانون کلی تبدیل گردد. دستوری که به این شیوه به محک آزمون برود و معلوم شود که تناقض دارد، منطبق با امر مطلق نیست و اگر تناقضی نباشد، با امر مطلق سازگار است، نک. پتین، ۱۳۹۷، صص ۲۱۷ و بعد.

اشخاص همواره به جای گفتن آنچه که خودشان باور دارند، چیزی بگویند که به مذاق و باور دیگران خوش آید، در آن صورت، سخن افراد، محلی از اعراب نخواهد داشت و تنها مدرکی از مواردی محسوب می‌شود که گوینده میل دارد شنونده باور کند، اما واقعیت ندارد. بنابراین، ناممکن است بتوان مردم را به باور چیزی ترغیب کرد که حقیقت ندارد، لیکن گوینده مدعی است که حقیقت دارد (Kant, 1998, p. 139). بدین‌سان، کانت نتیجه می‌گیرد: دزدی به سنت مالکیت آسیب می‌زند، دروغ‌گویی به سنت راست‌گویی و سوءنیت به سنت عهد و پیمان. در همه این موارد، اصل سوءاستفاده از عملی مشترک برای کسب مزایای ناعادلانه ناشی از آن، متناقض است و در نتیجه، رد می‌شود، زیرا تعمیم دادن این موارد، عمل موردنظر را تباه می‌کند (رستمی، ۱۳۹۹، ص ۵۴) از این‌رو، قواعد تعمیم‌پذیر باید عاری از شروط ناروا باشند و اصل کنش متقابل بر آن‌ها حکومت نماید. مفاهیمی چون راست‌گویی، وفای به عهد، مسئولیت‌پذیری در قبال رفتار و احترام به قوانین ارزش‌های قابل تعمیم هستند، اما رفتارهای مبتنی بر منافع شخصی و گروهی این ویژگی را ندارند.

تعمیم‌پذیری راه را بر اشخاصی که خود را تافته جدا بافته می‌دانند و فقط دیگران را مکلف به رعایت قواعد می‌نمایند، سد می‌کند و عرصه را برای قانون‌گذاری منفعت‌گرایانه و جانبدارانه تنگ می‌نماید. با این توصیف، تعمیم‌پذیری بیشتر وجه سلبی دارد و به دنبال ممانعت از تعیین قواعدی است که استثنایند و می‌توانند مغایر با حقوق اشخاص باشند. در سطح کلی، تعمیم‌پذیری از قواعدی حمایت می‌کند که جهانی‌اند و صرفاً منافع یک شخص، یک جریان، یک ملت، یک قوم، یک نژاد یا مذهب خاص را پوشش نمی‌دهند. جهانی شدن یا جهانی‌سازی قواعد، ثمره عملی اصل قابل تعمیم است. قواعد و قوانینی که فقط منافع یک گروه را انعکاس می‌دهند و با آموزه‌های حقوق بشر سر سازگاری ندارند، با تعمیم‌پذیری بیگانه‌اند. مجازات در این خوانش، یک «امر مطلق» و یک وظیفه اخلاقی بی‌قید و شرط است که باید صرف‌نظر از ترجیحات و پیامدهای شخصی، صورت‌بندی و اعمال شود. مجازات یک تعهد اخلاقی است که از «امر مطلق» ناشی می‌شود که باید متناسب با جرم باشد و به کرامت انسانی احترام بگذارد و برای عدالت توجیه شود (Potter, Jr, 1998, p. 170).

بدین ترتیب و با ابتنا بر ایده «تعمیم‌پذیری»، این مقله آهنگ آن را دارد که با طرح چارچوب و چشم‌انداز نظری این ایده در اندیشه ایمانوئل کانت که متمایز از قاعده زرین است و اهداف وظیفه‌گرایانه و عاری از تبعیض و تناقض را دنبال می‌کند، روش‌های اعمال آن را به‌هنگام تدوین و تصویب قوانین کیفری مورد کنکاش قرار دهد (۱) و در مرحله بعدی، خاستگاه، اهداف و جهانی‌شمولی حقوق کیفری را در چارچوب ایده مذکور مطرح و بررسی نماید (۲). فرضیه مقاله بر این نگرش استوار است که قواعد کیفری قابلیت تعمیم در هر مکان و زمانی را دارند و برای تعمیم‌پذیری باید عوامل و مؤلفه‌های ناقض آن که مبتنی بر ملاحظات و منافع خاصی هستند، شناسایی و زدوده شوند. منظور از «قانون‌گذاری کیفری» در این مقاله، صورت‌بندی نظام مجازات‌ها در

چارچوب ایده «تعمیم‌پذیری» با ابتدا بر دیدگاه‌های ایمانوئل کانت است و منصرف از اصول و مبانی جرم‌انگاری رفتار است؛ هرچند در مجموع بی‌ارتباط با آن نیست. ایده مقاله، تقریباً ابتکاری است و به‌رغم معدود نوشته‌هایی پیرامون تعمیم‌پذیری و نظریه مجازات که در این مقاله نیز از آن‌ها استفاده شده است، در خصوص قانون‌گذاری در چارچوب ایده «تعمیم‌پذیری» با تکیه بر آراء و اندیشه‌های کانت، پیشینه‌ای وجود ندارد و دست‌کم نظریه مجازات کانت از این منظر، مورد خوانش و بررسی قرار نگرفته است.

۱. چارچوب نظری تعمیم‌پذیری و جایگاه آن در نظام مجازات‌ها

تعمیم‌پذیری (یا اصل قابل تعمیم) در اندیشه کانت، در احترام و تمکین به «امر مطلق» نمایان می‌شود که فاعل اخلاقی را خودقانون‌گذار در نظر می‌گیرد که عملش هیچ‌گاه با تناقض گره نمی‌خورد. فاعل اخلاقی باید بتواند بدون تناقض، نتایج تعمیم‌آزمون رفتاری‌اش را بپذیرد. اخلاقی بودن یک عمل در مطابقت آن با اصل قابل تعمیم است و اگر عملی از روی تمایل (میل به انجام عمل) یا کسب منافع (امید به پیامدهای مطلوب برای خود یا دیگری) انجام شود، اخلاقی نیست، زیرا انجام عمل اخلاقی در گرو مقاومت در مقابل خواست‌ها و تمایلات است تا تعهدات اخلاقی افراد با استفاده از آزمون تعمیم‌پذیری^۱ مشخص شوند. قانون برای آنکه اساس تکلیف قرار گیرد، باید با «امر مطلق» منطبق باشد و اساس تکلیف را باید به نحو پیشین و مقدم بر تجربه در عقل محض جستجو کرد. قانون ناشی از تجربه‌ها، خواست‌ها و علایق فایده‌گرایانه، نمی‌تواند به‌عنوان یک فرمان عام شایسته احترام نامحدود باشد و عقل محض فی‌نفسه و مستقل از هرگونه تجربه، حکم می‌کند که قانون مجازات به‌عنوان یک وظیفه و متکی به عدالت و اصول پیشین، شناسایی شود.

هیچ‌کدام از اصول اخلاقی نمی‌توانند آزمون تعمیم‌پذیری را پشت سر بگذارند، مگر آنکه با خودمختاری یا خودقانون‌گذاری^۲ همگان مطابقت داشته باشند و افراد این آزادی را داشته باشند که فارغ از اجبارها، عمل کنند و آیین رفتار خویش را منطبق با یک فرمان عام و نامشروط برگزینند. اخلاق نه تنها متضمن همکاری عادلانه با دیگران است، بلکه احترام برابر به قواعد رفتاری دیگران را نیز الزامی می‌کند. احترام گذاشتن به خودقانون‌گذاری مستلزم آن است که به دیگران آزادی داده شود تا تبدیل به عوامل اخلاقی و منطقی شوند و نیروی اخلاقی‌شان فعال گردد (Binder, 2002, p. 351). اما خودقانون‌گذاری ممکن است مشکلاتی در پی داشته باشد، زیرا اگر افراد به‌طور کامل آزاد باشند و مطابق قضاوت‌ها و امیال خویش عمل کنند، ممکن است به آزادی همدیگر تعرض نمایند. تلاش همگان برای انجام اعمال مستقل همواره امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه آزادانه تصمیم بگیرند تا براساس اصول اخلاقی تعمیم‌پذیر عمل کنند که ریشه در اراده نیک دارد. تعمیم اصول اخلاقی که نظام

1. Universalization Test.

2. Autonomy.

مجازات‌ها را نیز در بر می‌گیرد در این شرایط، عاری از جنبه‌های شخصی است و با قاعده زرین که وابسته به فاعل است، متمایز می‌باشد.

۱-۱. تعمیم‌پذیری و قاعده زرین^۱

قاعده زرین از دیگر قواعد تعیین وظیفه اخلاقی است که به‌رغم شباهت با تعمیم‌پذیری، متمایز با آن است. براساس این قاعده، اشخاص باید در موقعیت‌های تعاملی، ابتدا خود را جای طرف مقابل بنشانند و از خود بپرسند که در موقعیت طرف مقابل، دوست دارند که چگونه با آن‌ها رفتار شود و آن‌گاه همان رفتار را با طرف مقابل داشته باشند. در واقع، قاعده زرین نیازمند توانایی شناختن اتخاذ دیدگاه دیگری یا اتخاذ نقش است و تقریر مشهور این قاعده بیانگر آن است که «با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی در همان موقعیت با تو چنان رفتار شود» (گنسلر، ۱۴۰۱، ص ۱۹۹). وجه اشتراک این قاعده با تعمیم‌پذیری آن است که هر دو راهی برای تأمین بی‌طرفی و قضاوت اخلاقی بی‌طرفانه هستند. با این حال، تعمیم‌پذیری برخلاف قاعده زرین که نوعی همدلی را ایجاد می‌کند، تنها جهت‌گیری عمل خوب را نشان می‌دهد و نسبت به انگیزش فاعل و ایجاد اراده نیک دخالت نمی‌کند. در مفهومی دیگر، قاعده زرین وابسته به فاعل است و او پیش از قضاوت، ویژگی‌هایی در خود می‌آفریند و آن را در دیگری پیاده می‌کند و حال آنکه تعمیم‌پذیری عاری از جنبه‌های شخصی و جلوه‌ای از یک اصل عقلانیت محض است (بوسلیکی، ۱۳۹۶، صص ۱۳-۱۷۰). در تعیین مجازات، مقام قضایی نمی‌تواند قاعده زرین را به کار گیرد، زیرا او نمی‌تواند در آن هنگام، خود را در موقعیت متهم بنشانند و براساس آن حکم نماید؛ ایفای چنین نقشی در گرو تجربه زیسته متهم است که امکان‌پذیر نیست و ناگزیر تعیین مجازات را به ملاحظات فرضی فاعل و احساسات او گره می‌زند.

قضاوت‌های شخصی و انشای نفس در تعمیم‌پذیری جایی ندارند و فاعل باید مطابق «امر مطلق» که ریاضی‌وار است، عمل کند. تعمیم‌پذیری، فرایند قضاوت اخلاقی را به یک عملیات منطقی فرو می‌کاهد. به باور کانت، انجام عمل به‌منظور همدردی یا نوع‌دوستی با دیگران، اخلاقی نیست و عمل به قانون اخلاق، در صورتی تعمیم‌پذیر است که تنها از سر وظیفه و برای آن باشد. در واقع، عمل اخلاقی زاییده وظیفه‌گرایی است و فاعل به خاطر نفس وظیفه و از سر تکلیف به آن عمل می‌کند و انگیزه‌های ترحم، دلسوزی، همدردی و نوع‌دوستی، تعیین‌کننده عمل اخلاقی نیستند و نبودشان به اخلاقی بودن عملی که به خاطر وظیفه انجام می‌شود، خدشه‌ای وارد نمی‌کند. امر اخلاقی در نگاه کانت، امر عقلانی محض است و از این‌رو، اگر در تعمیم قاعده‌ای، تناقض عقلی پیش نیامد، می‌توان گفت که رفتار براساس آن مجاز است و حال آنکه قاعده زرین مستعد نسبیت‌گرایی است و معیار رفتار اخلاقی، نگرش و ایفای نقش در موقعیت قرار دادن به جای طرف مقابل است و از این‌رو،

1. Golden Rule.

نگرش‌های شخصی اگر تعمیم پیدا کنند، ممکن است به تناقض بیانجامد، زیرا فاعل ممکن است چیزهایی را برای خود و دیگران بپسندد که با اخلاق عمومی سازگار نباشد یا آنکه چیزهایی را برای خود نپسندد که انجام آن‌ها مبتنی بر یک تکلیف اخلاقی است و این نمی‌تواند تعمیم‌پذیر باشد.

تعمیم‌پذیری در ساحت حقوق کیفری (جرم‌انگاری و کیفرگذاری و حتی کیفرگزینی)، در مقایسه با قاعده زرین، قابل توجیه‌تر است و به‌ویژه در موقعیت‌هایی که تعارض و تضاد منافع پیش می‌آید، اصولی را گزینش می‌کند که با همه موقعیت‌ها سازگار و معطوف به عدالت است. عمل به «امر مطلق» به‌عنوان اصل راهنما و جهان‌شمول در تعیین مجازات‌ها در مقایسه با قاعده زرین، اخلاقی‌تر است. تعمیم‌پذیری با برداشت‌ها و قضاوت‌های شخصی که سیال و شناورند، مخالف است و از هر گرایشی که خودخواهی و منفعت‌گرایی شخصی یا گروهی^۱ را ترویج نماید و احساسات را معیار عمل درست قرار دهد، مبرا است. ایده خواست هر موجود عقلانی باید به‌منزله یک قانونی کلی معتبر باشد و قاعده‌ای مورد پذیرش است که بدون تبعیض انجام گیرد. هر خواست عقلانی در عمل قانون‌گذار کل نظام هستی است و کل نظام اخلاقی را اراده ما تعیین می‌کند. اراده عقلانی تابع قوانینی است که خود می‌گذارد. آدمی هم تابع و هم واضع قوانین خویش است و «بنابراین، در عین اینکه تابعیم، مقنن نیز هستیم» (کورنر، ۱۳۸۹، ص ۲۹۹). اشخاص در قلمرو اهداف قانون‌گذارند و به تعبیر هگل، قوانین بیانگر عینیت عقل کلی هستند و افراد از قوانین خودساخته پیروی می‌کنند (مافی‌مقدم، ۱۴۰۳، ص ۱۵۰) و اطاعت از این قوانین، در واقع، اطاعت از خویشستن است. در واقع، همان‌گونه که آدمیان با انجام عمل درست و بی‌تناقض، آن عمل را تعمیم‌پذیر می‌کنند، قوانین نیز باید چنین کارکردی داشته باشند و نظام مجازات‌ها بدون ترجیحات و تبعیض‌ها و منطبق با «امر مطلق» سامان‌دهی شوند. ممکن است، ایراد شود که اتخاذ چنین روشی، قانون‌گذار را به نوعی شکل‌گرایی (فرمالیسم) عاری از محتوا، سوق می‌دهد و حال آنکه این اتهام می‌تواند رد شود، زیرا غایت این دیدگاه، سعادت آدمیان (البته، نه در خوانش فایده‌گرایانه) است و آیینی که با این غایت، ناسازگار افتد، به‌عنوان امر مطلق و قانون عام پذیرفته نخواهد شد (نک. کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵). وانگهی، اساس این نظریه، اخلاقی است و ثمره درس‌گفتارهای اخلاقی کانت در اثر «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» است و یک نظریه اخلاقی نمی‌تواند عاری از محتوا باشد.

۱. با این حال، برخی با خوانش خاصی از فایده‌گرایی که به سعادت و خیر اخلاقی آدمیان باورمند است، تضاد میان این نظریه و ایده تعمیم‌پذیری را نادیده گرفته‌اند و بر این باورند که رفتار قابل تعمیم که خیر اخلاقی را افزایش بدهد و برای اشخاص، بهترین نتیجه را رقم بزند، منافاتی با این نظریه ندارد و نتیجه خیر، تعیین‌کننده تکلیف نهایی است (نک. احمدی افرم‌جانی و حاتم‌پوری، ۱۳۹۷، صص ۴۰). با این تقریر از فایده‌گرایی، تعمیم‌پذیری با نتیجه سرعناد ندارد و نتیجه در این تفکر، سعادت و خیر انسانی است که عین تکلیف و عمل به آن به شمار می‌آید. بدیهی است، این خوانش از فایده‌گرایی که با ایده کانت نیز همسو است، گفتمان مسلط در این نظریه نیست.

۲-۱. تبعیض/استثنای پذیري نظام مجازات‌ها

تعمیم‌پذیری با هرگونه تبعیض یا استثنایی که ناروا باشد، مخالف است و قاعده‌گذاری با لحاظ استثنا به تناقض می‌رسد و دیگر قابلیت تعمیم را ندارد. عمل اخلاقی اگر بخواهد در سطح کلان به یک قانون عمومی تبدیل شود، باید عاری از تبعیض و امتیازهای ناروا باشد. از این‌رو، قانون‌گذاری کیفری بی‌طرفانه مطلوب این نظریه است و قوانین مبتنی بر منافع یک نژاد، جنسیت، طبقه، دین، گروه یا ملیت خاص با تعمیم‌پذیری سرسازش ندارند. همان‌گونه که در ساحت اخلاق شخصی، نمی‌توانیم براساس قاعده‌ای عمل کنیم که آن قاعده فقط منافع ما را بازتاب دهد و در صورت تعمیم به دلیل منافع رقیب به تناقض منجر شود، در ساحت اخلاق همگانی نیز نمی‌توانیم قاعده‌ای را تجویز کنیم که تنها برای یک گروه یا جمع خاصی مصداق و معنا پیدا کند. برای مثال، اگر قاعده‌ای وضع کنیم که براساس آن، دیه مسلمان از دیه غیرمسلمان یا دیه مرد از زن بیشتر باشد، این قاعده به دلیل تبعیض قابلیت تعمیم ندارد و نمی‌تواند به عنوان یک قاعده اخلاقی مورد پذیرش باشد، زیرا در آن صورت، هر گروهی این اجازه را پیدا می‌کند که براساس اعتقادات و باورهای خویش قانون‌گذاری کند و ثمره چنین قوانینی، برخورد نابرابر با اشخاص خواهد بود که در شرایط برابر قرار دارند.

قوانین آلمان در زمان حاکمیت نازی‌ها و از جمله قانون ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵، نمونه بارز قوانین تبعیض‌آمیز و نژادپرستانه و مبتنی بر خوانش ناسیونال-سوسیالیستی بودند. این قوانین به‌طور عمده به دنبال حفظ خلوص نژاد ژرمن ملت آلمان بود و برای حفاظت از خون، فطرت، شرافت و حیثیت آلمانی و جلوگیری از اختلاط نژادی، به جرم‌انگاری در حوزه اخلاق و روابط بین‌فردی مبادرت نموده بود. در همین رابطه، قانون ۵ سپتامبر ۱۹۳۵، نکاح بین کلیمیان و شهروندان دارای خون آلمانی یا مشابه (یعنی خون آریایی) را در داخل و خارج آلمان ممنوع می‌کرد و همچنین، روابط جنسی خارج از علقه زوجیت بین کلیمیان و اشخاص دارای خون آلمانی یا مشابه (آریایی) را نیز ممنوع و موجب مجازات اعدام می‌دانست و حتی به کارگیری یک فرد دارای خون آلمانی یا مشابه که کمتر از ۴۵ سال داشته باشد توسط کلیمیان، جرم شناخته می‌شد (نجفی ابرندآبادی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۸۸).

لازمه قانون عام، آن است که همگان از آن پیروی کنند و برتری دادن به یک نژاد یا هویت نمی‌تواند به شکل قانونی عام درآید. کسانی که طبق معیارهای نژادپرستانه در طبقه فرودست و کم‌برخوردار قرار گیرند، از پذیرش چنین قوانینی شانه خالی می‌کنند و بنای تعمیم‌پذیری با این قوانین فرو می‌ریزد (نک. سعادت نیاکی فتح طاهری، ۱۳۹۴، ص ۱۴۴). هدف تعمیم‌پذیری، محو تعارض و امتیازهای ناروا در میان فاعلان عقلانی است. هر خواست عقلانی در عمل خودقانون‌گذار است و قاعده‌ای که فقط برای «من» یا «ما» معتبر باشد، شایسته یک قانون‌گذاری کلی نیست و انسان را به عنوان غایت فی‌نفسه نادیده می‌گیرد. از این‌رو، کانت دومین قاعده «امر مطلق» را پس از تعمیم‌پذیری صورت‌بندی می‌کند: «چنان رفتار کن که انسانیت را چه در خود و چه دیگری همواره به مثابه یک غایت بنگری و

نه هرگز به عنوان یک وسیله (Kant, 2006, p. 38). کانت ماهیت عقلانی (در هر هستی ممکن) را «انسانیت» می نامد که برای تعیین هر نوع غایتی استفاده می شود و متکی به هیچ ارزش دیگری نیست (نک. آمریکس، ۱۳۹۸، ص ۱۱۳ و سالیوان، ۱۳۸۹، ص ۶۲). این اصل که انسانیت، غایتی مستقل است، از تجربه گرفته نمی شود و اصلی کلی است که در مورد همه ذات های خردمند (عاقل) راست در می آید و برترین شرط محدودکننده همه غایات ذهنی است و از عقل محض برمی خیزد. همه ذات های خردمند، پیرو این قانونند که هر یک از آنان باید خویشستن و همه افراد را به عنوان غایت محض (و نه وسیله ای برای نیل به غایات) در نظر بگیرند (نک. کانت، ۱۳۹۴، صص ۹۶ و بعد). از آنجایی که انسان شیء نیست و غایت فی نفسه و مستقل است، ما حق نداریم به کرامت او تعرض کنیم و برای نیل به اهدافی چون پیشگیری از جرم یا ترساندن بزهکاران، مجازات نامتناسب با جرم برای بزهکار تعیین نماییم یا آنکه اعضای بدن او را به دلیل ارتکاب جرم قطع کنیم یا او را موضوع آزمایش های خطرناک قرار دهیم.

با این حال، تعمیم پذیری با هر نوع استثنایی ستیز ندارد و اگر استثنا یا تبعیض، مثبت باشد و شرایط گروه های آسیب پذیر یا در معرض خطر مانند کودکان، زنان یا اقلیت ها^۱ را بهبود ببخشد، پذیرفتنی و موجه است. امر مطلق با استثناهای ظالمانه مخالف است و می خواهد مانع افرادی شود که خون خود را رنگین تر از دیگران می بینند. در واقع، وجه سلبی تعمیم پذیری اهمیت بیشتری دارد و قاعده گذاری بی طرفانه را ترویج می کند و اینکه قواعد جلوه نیکوکارانه داشته و به نفع برخی اقلیت ها باشند، مصادره به مطلوب است؛ اما نباید قواعد برای افرادی که در شرایط مساوی قرار دارند، نابرابری ایجاد نماید. بر این مبنا، قواعدی که اساس تعاون و تعامل اجتماعی انسان ها را ویران می کند و با خود در تناقض هستند، مانند جواز قتل غیرمسلمان توسط مسلمان با اعتقاد به مهدورالدم بودن وی، تعمیم پذیر نبوده و شرط تعمیم پذیری، عقلانیت و رواداری است. غایت این دیدگاه، انسان اخلاقی است و تعمیم قاعده قتل غیرمسلمان، جایگاهی در این نظریه ندارد و همه افراد از آن تمکین نمی کنند.

۳-۱. عدول از فایده گرایی و نیل به «امر مطلق»

فایده گرایی، صرف نظر از خوانش های گوناگونی که دارد، در معنی اصطلاحی آن، طیفی از نظریه های اخلاقی را در برمی گیرد که رفتار آدمی را بر اساس پیامدی که بر آن مترتب است، ارزیابی کرده و در صدور احکام هنجاری نظر به آینده دارد (هورکا، ۱۳۹۲، ص ۲۴۳). به طور کلی، اصل فایده، یگانه

۱. در شماری از آثار کانت، مطالب نژادپرستانه و توصیف نژادها براساس خصلت های موروثی دیده می شوند و او علاوه بر سیاهان، حتی زنان را شهروند نمی دانست. صرف نظر از آنکه این دیدگاه ها متأثر از وضع زمانه کانت است و حتی در مقالات متأخر او نیز دیده می شود، اما روح حاکم بر تفکر کانت به ویژه در نقدهای سه گانه که مبانی تفکر او را روشن می سازند، عاری از نژادپرستی است و از دهه ۱۷۹۰ میلادی، هیچ موضع نژادی در آثار و نوشته های او دیده نشده است (نک. سعادت نیاکی و فتح طاهری، ۱۳۹۸، صص ۱۴۲-۱۴۱).

معیار ثواب، خطا و الزام اخلاقی در این نظریه است؛ این اصل قائل به بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد است و آن را یگانه غایت درست و مطلوب رفتار انسانی می‌داند (Bentham, 1996, p. 293). هیچ چیزی غیر از لذت و آلم وجود حقیقی ندارند. تنها لذت است که ذاتاً خوب است و تنها آلم است که ذاتاً بد. خوب آن است که نسبت به هر بدیل دیگر میزان لذت را نسبت به آلم ارتقاء دهد و بد آن چیزی است که در مقایسه با هر جایگزین دیگری میزان آلم را نسبت به فایده افزون کند (فرح‌بخش، ۱۳۹۲، ص ۴۸). همه فایده‌گرایان معتقدند، آنچه به لحاظ اخلاقی صواب یا خطاست، به‌وسیله نظر کردن در چیزی تعیین می‌شود که بیشترین غلبه عمومی خیر بر شر را ایجاد می‌کند.

فایده‌گرایی هرچند می‌تواند قواعدی عام برای رفاه آدمی فراهم کند یا قواعدی ایجاد نماید که به‌طور میانگین درست هستند، اما هرگز نمی‌تواند قواعدی فراگیر و جهان‌شمول که باید در همه زمان‌ها و ضرورتاً معتبر باشند، به دست بدهد (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۱۲)، زیرا رهیافت فایده‌گرایانه و تعمیم اصل فایده در عمل می‌تواند به نتایج ناخوشایند و به‌ویژه نقض حقوق اشخاص منجر شود. دفاع ابزارگرایانه از آزادی و حقوق به تنها این حقوق را آسیب‌پذیر می‌سازد، بلکه در حفظ حرمت کرامت ذاتی افراد نیز ناتوان می‌ماند. فایده‌گراها در محاسبه‌های خویش، مردم را نه به‌عنوان غایت‌های فی‌نفسه و شایسته احترام و بلکه به‌مثابه ابزار سعادت می‌نگرند (ساندل، ۱۳۷۴، ص ۸)؛ از این‌رو، کانت هشدار می‌دهد، چنانچه لذت‌طلبی به جای آزادی‌خواهی به‌عنوان اصل اساسی اخلاق پذیرفته شود، ثمره آن، تباهی اخلاق خواهد بود (کانت، ۱۴۰۱، ص ۳۱). با این حال، استوارت میل، این تفسیر کلنت را بر نمی‌تابد. به باور او، هنگامی که کلنت «امر مطلق» خود را به این صورت تقریر می‌کند: «چنان رفتار کن که قاعده کار تو بتواند به عنوان یک قانون از سوی همه موجودات عقلانی پذیرفته شود»، او عملاً اقرار می‌کند که منافع جمعی بشر یا دست‌کم منافع افراد بشر بدون تبعیض میان آن‌ها، هنگامی که فرد آگاهانه در مقام داوری در باب اخلاقی بودن فعل خود است، باید در ذهن او باشد. در غیر این صورت، کانت واژگانی تقریر نموده که معنا و محملی ندارند؛ یعنی «امر مطلق» با تفسیری ناپایم‌گرا نمی‌تواند به‌طور موجه مورد حمایت باشد و برای آنکه اصل اخلاقی از معنا تهی نشود، باید آن را به‌گونه‌ای سامان بدهیم که تمام موجودات عقلانی بتوانند آن را با نظر به استفاده آن برای منافع جمعی‌شان بپذیرند (میل، ۱۴۰۲، ص ۱۴۲). این خوانش از فایده‌گرایی که تاحدودی با گفتمان مسلط این نظریه متمایز است، با ایده «امر مطلق» و تعمیم‌پذیری، سرسبز ندارد و چنانچه تعمیم‌پذیری با فایده‌گرایی موردنظر جان استوارت میل سازگار افند و منافع و سعادت نوع بشر را بدون استثنا، بازتاب دهد، مطلوب است. اما مشکل آنجا است که فایده‌گرایی، به حقوق پیشنی و مستقل از قانون و حقوق بشر امروزی اعتقادی ندارد و همه امور را به فایده و اصل لذت فرو می‌کاهد و چنین نگرشی به انسان، سرانجام به تناقض می‌انجامد.

در مقابل، کانت مجازات را «امر مطلق» می‌داند و بر این باور است که «هر شهروندی، بدون توجه به اینکه در مجازات کردنش فایده‌ای برای خود او یا هموطنانش مقصود باشد، باید از پیش به‌عنوان یک موجود قابل مجازات لحاظ گردد. قانون مجازات امر مطلق است و گریبانگر مجرمی می‌شود که در مسیر وزیدن نسیم سعادت می‌خزد تا به چیزی دست یابد که او را از مجازات برهاند و یا با توسل به این عبارت ریاکارانه که «مرگ یک نفر بهتر از هلاکت یک ملت است»، با وعده خیر منفعتی، مقدار آن را کاهش دهد؛ زیرا اگر عدالت رخت بربندد، هیچ ارزشی در جهان برای زندگی انسان باقی نمی‌ماند» (کانت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲). رویکرد فایده‌گرایانه در مجموع انسان را وسیله اهداف قرار می‌دهد و این مغایر با تعمیم‌پذیری است که مبتنی بر گزاره‌ای نامشروط و مستقل از نتیجه و شروط تجربی است. در واقع، مجازات‌هایی که با هدف بازدارندگی و ارباب مورد استفاده حاکمیت قرار می‌گیرند، «امر مطلق» کانت را نقض می‌کنند (نک. Turner, 2016, p. 235).

استحقاق مجازات با سهم شدن در خوشبختی دیگران یا رفاه عمومی قابل توجیه نیست و در هر مجازاتی، عدالت عنصر ذاتی آن را تشکیل می‌دهد: «می‌توان محبت را هم با عدالت ترکیب کرد، اما فردی که به‌موجب رفتارش سزاوار مجازات است، کمترین، علتی برای حساب باز کردن روی آن ندارد و بنابراین، مجازات زیانی فیزیکی است که حتی اگر به‌منزله پیامد طبیعی با امر اخلاقاً شر پیوند نداشته باشد، باز هم باید به‌منزله پیامدی مطابق با اصول قانون‌گذاری ای اخلاقی [با آن] پیوند بخورد» (کانت، ۱۴۰۲، ص ۱۱۵). بنابراین، آنچه که مجازات را به «امر مطلق» و قابل تعمیم تبدیل می‌کند، موجه بودن آن براساس عنصر عدالت (برابری و تناسب) است که فارغ از ملاحظات فایده‌گرایانه، اعمال می‌شود. غیر از عدالت ناب و قطعی، تمام اصول دیگر متزلزل و به انواع ملاحظات نامربوط آمیخته‌اند. هیچ اصلی غیر از عدالت قابل تعمیم نیست؛ از این رو، کانت می‌گوید، اگر خسارت ناحقی در جامعه به کسی وارد می‌کند، همان را برخورد نیز روا دار. اگر به او اهانت می‌کنی، خود را نیز مستحق اهانت بدان. اگر راضی به سرقت از او می‌شوی، همین را با خودت قیاس کن. اگر ضربه‌ای به او می‌زنی، ضربه‌ای هم به خودت بزن. اگر او را می‌کشی خودت را نیز مستحق مرگ بدان (همان). خودقانون‌گذاری معیار این تناسب و برابری است.

گفتمان مسلط نگرش‌های فایده‌گرایانه به مجازات در سده‌های نوزدهم و بیستم و سلطه وسیع اندیشه بازپروری بزهکاران که در شکل افراطی آن به حذف و کنارگذاری مجازات و جایگزینی آن با تدابیر درمانی و پزشکی همراه بود و همچنین، سوءاستفاده از مجازات به‌عنوان ابزاری برای پیشگیری از جرم، در عمل موجب شد که اندیشه عدالت استحقاقی موردنظر کانت و مکافات‌گرایان از اواخر سد بیستم، طرفداران جدی پیدا کند (نک. غلامی و نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰) و مکافات‌دهی به‌مثابه

«امر مطلق» برای برقراری عدالت و تعادل اخلاقی و احترام به کرامت انسان‌ها، بار دیگر مورد توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار گیرد و هدف نخست قانون‌گذاران کیفری باشد.^۱

۲. خاستگاه، اهداف و جهان‌شمولی حقوق کیفری

خودقانون‌گذاری اگر قابل تعمیم نباشد و افراد با سوءاستفاده از آزادی خویش به آزادی دیگران متعرض شوند و منافع و مزیت‌هایی را به ناروا تحصیل کنند، ناگزیر توسل به یک قانون همگانی که متضمن اجبار باشد، ضروری است. قانون همگانی یا قابل تعمیم در نگرش کانت، قانونی است که توسط اراده‌های عاقلی همچون «من» ساخته شده است. در واقع، موجود عاقل، فقط تابع قوانینی است که خودش ساخته است و در عین حال، این قوانین، همگانی و عاری از تعلق‌های ملی، مذهبی، نژادی و حزبی است و برای همه قابل اعمال است.

۲-۱. خاستگاه مجازات‌ها

انسان‌ها یک قوه پست دارند که قوه میل است و یک قوه والا که قوه اراده است. هدف قوه میل، دستیابی به لذت و دوری از الم است؛ مؤلفه‌های تعیین‌کننده آن، جملگی مشروط و شخص به شخص متغیرند. قوه اراده، خودآیین یا خودقانون‌گذار و به عبارتی خودسامان است و برخلاف قوه میل که ناخودآیین و توسط محرک‌های بیرونی و درونی تعیین می‌یابد، یک قانون اخلاقی و مبتنی بر تکلیف است (کنتی، ۱۴۰۲، صص ۷۲-۷۱). بنا بر این گزاره، اینکه همه افراد همواره براساس قانون اخلاقی عمل نمایند، دور از انتظار است و قوه میل گاه چنان غالب می‌شود که اشخاص را به سمت رفتارهای مجرمانه سوق می‌دهد. انتخاب قاعده اخلاقی قابل تعمیم، مستلزم آن است که شخص از آن پیروی نماید، اما همواره چنین نیست که در عمل نیز از دستور یا قاعده اخلاقی عقل‌بنیاد تبعیت کند. انسان‌ها گاه از دستورهایی که برای خود برگزیده‌اند، تخلف می‌کنند. در این میان، تناقض غیرقابل اجتناب اعمال آزادانه که به اراده خود افراد انجام می‌شوند، ضرورت قانون یا اجبار جمعی را توجیه می‌کند.

پیشنهاد کانت برای رفع این تناقض، توسل به ایده «قرارداد اجتماعی» به تقلید از الگوی قراردادگرایی روسو است که به موجب آن، اعضای جامعه با رضایت، خودشان را تحت اجبار قانون قرار می‌دهند. آن‌ها با تن دادن به اجبار قانونی می‌توانند دستورها را دنبال و در عین حال مطابق اصول اخلاقی عمل نمایند. قانون از مردم نمی‌خواهد با توجه به انگیزه‌های اخلاقی عمل کنند، بلکه فقط از آن‌ها می‌خواهد رفتارهایشان را با اصل قابل تعمیم تطبیق دهند. در واقع، قانون مردم را مجبور می‌کند تا به جای سوءاستفاده از سنت‌های مشترک، خود را با آن‌ها مطابقت دهند (رستمی، ۱۳۹۹، ص ۵۶). عادلانه بودن اجبار، در گرو آن است که با همه شهروندان به مثابه افرادی آزاد و مختار به‌طور برابر

۱. برای اطلاع از بیان هدف‌های در قانون‌های کیفری برخی کشورهای اروپایی و تصریح به مکافات به عنوان هدف نخست، نک.

محمودی جانکی، ۱۳۹۳، صص ۶۷۹-۶۷۶.

رفتار شود و بدون رضایت در معرض اجبار قرار نگیرند (Binder, 2002, p. 361). این شرط ممکن است یک مشکل ایجاد کند، زیرا شهروندان به صورت شخصی با قوانین موافقت نمی کنند و برقراری یک اجماع همگانی دشوار و ناممکن است. راه حل کانت آن است که موافقت اکثریت مردم جایگزین موافقت فردی شود؛ بدین معنا که فقط اراده جمعی (اراده مشترک افرادی که برای همه از جمله خودشان تصمیم می گیرند) حق وضع قانون را داشته باشد. اعضای چنین جامعه و دولتی که برای هدف قانون گذاری با هم متحد شده اند، شهروند نامیده می شوند (Kant, 1999, p. 120). در این رابطه، قانون گذار نمی تواند حاکم مردم باشد، زیرا خود تابع قانون و ثمره توافق عمومی است. هر ذات خردمند یا فاعل عقلانی از رهگذر آیین های رفتار و وضع قانون عام است و او باید خود و دیگران را به عنوان غایت عام در نظر بگیرد و با قوانین عینی مشترک مملکت غایات را پدید آورد و از این رو، قانون گذار مقدس است. همه ذات های خردمند خودقانون گذارند و قواعد رفتاری آن ها به دلیل قابلیت تعمیم، سازگار با یکدیگرند و همگان می توانند از آن پیروی کنند. کلنت به رغم آنکه مبنای اجبار قانونی را، توافق جمعی (اکثریت) می داند، اما دست قانون گذار را برای سامان دهی مجازات ها مطابق منافع اکثریت، باز نمی گذارد و فقط مجازاتی را توجیه پذیر می شناسد که تعمیم پذیر باشد و آن در صورتی است که هدف، فقط اجرای عدالت باشد.

حق مجازات در چنین شرایطی، حقی است که به موجب آن، قانون گذار اتباع خود را برای تخطی از هنجارهای قانونی به درد و رنج گرفتار می کند و قانون عدالت که مبتنی بر «امر مطلق» است، حکم می کند که بزه کار مجازات شود و مکافات عمل را بپذیرد. هر شهروندی، بدون توجه به اینکه مجازات شدنش فایده ای برای او یا دیگران دارد، باید از پیش به عنوان یک موجود قابل مجازات لحاظ گردد، زیرا انسان هرگز نباید وسیله اغراض دیگران واقع شود و در زمره متعلقات حق، به شیء تبدیل گردد. شخصیت فطری او مانع از آن می شود که محکوم، حقوق طبیعی و مدنی خویش را از دست بدهد (کانت، ۱۴۰۰، ص ۱۹۲). کرامت ذاتی انسان مقدس است. تأکید کانت بر قانون مجازات به مثابه «امر مطلق» که مبتنی بر تکلیف است، به معنای پذیرش آن در هر شرایطی نیست و مجازات، چنانچه با اصل تعمیم پذیری هماهنگ نباشد و با اساس خودقانون گذاری عقل بنیاد در تضاد باشد، پذیرفته نیست و شهروندان مجاز نیستند که هر قانونی را که دستگاه حاکم تکلیف می کند، بپذیرند.^۱

۱. آدولف آیشمن، از افسران بلندپایه حزب نازی در حکومت رایش سوم که در ۱۹۶۱ میلادی در اسرائیل به اتهام کشتار یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم، محاکمه و اعدام شد، در جلسات بازجویی بارها تأکید می کند که «به وظیفه اش عمل می کرد؛ نه تنها تابع دستور، بلکه تابع قانون هم بود». او به بازجوی خود اعلام می کند که تمام زندگی اش را مطابق اصول اخلاقی کانت و خاصه تعریف کانت از «وظیفه» زیسته است. هانا آرنت می گوید، آیشمن، تعمیم پذیری رفتار را به این شکل تحریف کرده است: «به گونه ای عمل کن که گویی اصل حاکم بر عمل تو همان اصول حاکم بر قانون گذار یا قانون کشور است» یا «چنان عمل کن که اگر پیشوا از عمل تو باخبر شد، آن را تأیید کند» و حال آنکه قانون مدار بودن فقط به معنای اطاعت از قانون در هر شرایطی نیست و بلکه به این معنا

۲-۲. ایده محوری عدالت

غرض و غایت مجازات در ایده تعمیم‌پذیری، اجرای عدالت است و عدالت، اساس توجیه مجازات محسوب می‌شود. شخصی که مرتکب جرم شده و هنجارهای جامعه را نادیده گرفته است، مستحق مجازات است و مجازات چنین شخصی، مسلم و پرواضح است، زیرا او با ارتکاب جرم، قانون هنجاری را نقض کرده است؛ مجازات بدیهی است، به این دلیل که واکنش منطقی در مقابل جرم و علیه مجرم است و «این نقض ادراکات شهودی ما از عدالت خواهد بود که بپذیریم مجرمی به جزای اعمالش نرسد» (همپتن، ۱۳۹۱، ص ۲۲۹). کانت مجازات را در ذات خود بازدارنده می‌داند، اما تأکید می‌کند که بازدارندگی نباید هدف باشد و از این‌رو، بدون کنار گذاشتن بازدارندگی، هنگام ارزیابی پیامدها، عدالت را بر اهداف دیگر ترجیح می‌دهد (Murphy, 1994, p. 106). او نمی‌خواهد ناراحتی فرد مجازات شده را بهای جرمش محسوب کند، چون او این ناراحتی را ناکامی تمایلی غیراخلاقی برای تجاوز به استقلال و خودمختاری دیگران در نظر می‌گیرد. اگر جامعه‌ای به بزهکاران اجازه دهد تا از مزایای جرم‌شان بهره‌مند شوند، شریک جرم و ناقض عدالت است (Binder, 2002, p. 308). مجازات‌های عادلانه از نظر کانت، باید توسط قانون تحمیل شوند، زیرا در چنین شرایطی تعمداً از یکی از هنجارهای رفتاری که به لحاظ اخلاقی اجباری می‌باشد، سرپیچی شده است. مجازات‌ها باید به‌طور نظام‌مند و یکسان بر بزهکارانی که در شرایط مشابه مرتکب جرم شده‌اند، تحمیل گردند. مجازات‌ها باید متناسب با جرم باشند، یعنی به اندازه‌ای شدید باشند که مجرم را از امتیازی که به سبب ارتکاب جرم کسب کرده محروم سازند، اما از زیان ناشی از آن شدیدتر نباشند.

کانت قاطعانه به نظم و ثبات قانون اصرار می‌ورزد و عدالت را ارزشی می‌پندارد که تنها در پرتو نظم معنا می‌دهد. او می‌گوید: «حتی اگر قرار باشد جامعه مدنی با رضایت همه اعضایش از هم بپاشد (به‌عنوان مثال، ساکنان جزیره تصمیم بگیرند از هم جدا شوند و در سرتاسر جهان پراکنده گردند)، نخست باید آخرین فرد قاتل که در زندان است، اعدام گردد تا هر یک از اعضا در قبال او آنچه را که به سبب اعمالش مستحق آن است، انجام دهند و اتهام رهاندن قاتل از مجازات به مردم نسبت داده نشود؛ در غیر این صورت می‌توان آن‌ها را شریک در نقض همگانی عدالت دانست» (Kant, 1998, p. 142). می‌توان محبت را با عدالت ترکیب کرد، اما فردی که رفتارش سزاوار مجازات است، نباید روی آن کمترین حساسی باز کند و او باید مجازات را به‌عنوان برخورد عادلانه و در خور رفتارش بپذیرد. در نگرش کانت، مجازات کردن نباید علت ترک عمل خلاف باشد، بلکه عمل خلاف به دلیل خلاف بودنش، مستحق مجازات است. ذهن باید به خصلت اخلاقی بودن عادت کند و پیش از آنکه توسط پاداش و مجازات تحریک شده باشد، باید صفات شریف و عالی را بپروراند. پاداش‌ها نباید محرک

است که هرکس باید به‌نحو عمل کند که گویی خود واضع قوانینی است که از آن اطاعت می‌کند و آن قوانین نیز عاری از تبعیض و قابل تعمیم باشند (نک. آرنه، ۱۴۰۲، ص ۱۸۴).

اقدام عمل خوب باشند و مجازات‌ها نیز نباید موجب ترک اعمال بد ما باشند، زیرا در آن صورت، کسی که به امید پاداش، عملی را انجام می‌دهد، نوکر صفتی را برگزیده است و شخصی که از ترس مجازات، رفتار بد را ترک می‌کند، بردگی را پیشه کرده است (کانت، ۱۳۹۹، ص ۹۰). با این حال، شاید امروزه با تعمیم ارزش‌های انسانی، مجازات اعدام برای قتل عمدی، قابلیت تعمیم‌پذیری نداشته باشد و دست کم گستره وسیعی از جوامع بشری، اعدام را ظالمانه می‌پندارند. این نکته البته، ایرادی بر این نظریه نیست، زیرا نوع و مصادیق مجازات‌ها، متأثر از ارزش‌ها و روحیات مردمان، دگرگون می‌شوند و آنچه غیرقابل تعمیم است، عدم مجازات قاتل و بزه‌ی چون قتل عمدی است. در واقع، رویکرد وظیفه‌گرایانه به مجازات، اساس ایده تعمیم‌پذیری شکل می‌دهد و این رویکرد می‌تواند در مصادیق مجازات و حتی نحوه اجرای آن تجدیدنظر نماید. این دیدگاه حتی با اعمال نهادهای ارفاقی در تعیین و اجرای مجازات منافاتی ندارد و مهم آن است که بزه‌کار، در قبال رفتار مجرمانه، پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد و به‌اندازه رفتار او نادرست و قابل سرزنش است.

به باور کانت، آزادی در پرتو امنیت قانونی، معنا می‌دهد؛ از این رو، مخالفت با قوانین کیفری تقریباً همیشه به معنی سوءاستفاده از مزایای آن‌ها و عمل مطابق اصل غیرقابل تعمیم و در نتیجه سرپیچی از یکی از اصول اخلاقی است (Murphy, 1994, p. 135). حال، صرف نظر از نقصان‌هایی که نگرش کانت به مجازات دارد و اینکه معیار و ضابطه روشنی برای جرم‌انگاری رفتار عرضه نمی‌کند^۱ و به‌ویژه اصرار ایشان به پیروی از نظم قانونی در هر شرایطی و همدلی‌اش با هابز، تعمیم‌گرایی ایشان و تأکید بر «عدالت» در توجیه مجازات، در مقایسه با دیگر نظریه‌ها، قابل دفاع‌تر و با ارزش‌های فراگیر حقوق بشر سازگارتر است. نظریه‌های دیگر و به‌ویژه نظریه‌های فایده‌گرا قابلیت تعمیم در هر شرایطی را نداشته و احتمال سوءاستفاده از آن‌ها بیشتر است. البته، فایده‌گرایی می‌تواند به‌عنوان یک هدف مکمل و جانبی در نظام مجازات‌ها مورد توجه باشد.

۲-۳. جهان‌شمولی حقوق کیفری

تعمیم‌پذیری، از آنجایی که اعتبار کنش‌های آدمیان را در قابل تعمیم بودن و عدم تناقض می‌داند، می‌تواند با قلمروزدایی از حقوق کیفری^۲ همراه شود. قلمروزدایی در این نگرش، به معنای توسعه صلاحیت حقوق کیفری برای رسیدگی به جرایم آدمیان نیست، بلکه منظور آن است که نظام مجازات‌ها در هر کشوری به‌گونه‌ای سامان یابد که عاری از تعلقات و وابستگی‌های نژادی، ملی، فرهنگی، مذهبی و نظایر این‌ها باشد. همان‌گونه سبک زندگی، تحصیل، پوشش، سلاقی و جهان‌بینی

۱. در مورد اینکه آیا کانت نظریه مجازات دارد و اینکه نظریه مجازات در مجموع باید چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌های داشته باشد، نک.

Murphy, 1987, pp. 509-532 و نیز، نکته رستمی، ۱۳۹۸، صص ۹۴۰ و بعد.

۲. در مورد نظریه قلمروزدایی از حقوق کیفری و ماهیت، مبانی و ساختار آن، نک. جوانمردی صاحب، ۱۳۹۵.

انسان‌ها تحت تأثیر رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و مناسبات بین‌المللی به یکدیگر نزدیک شده و نوعی یکسان‌سازی و به تعبیر برخی «جهانی شدن رفتار آدمیان در فراسوی مرزها»، شکل گرفته است (پرادل، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰)، وحدت و همگرایی و جهانی‌سازی قوانین نیز به مدد این مناسبات ضرورت یافته است. آنچه در این میان اهمیت دارد، توجه به اصول و مبانی جرم‌انگاری و کیفرگذاری است که باید بدون تناقض و جهان‌شمول باشند و گرنه، تمایز در مصادیق جرم‌انگاری رفتارها و تنوع مجازات‌ها در هر جامعه‌ای به شرط آنکه مغایر با کرامت ذاتی آدمیان نباشد، چالشی برای تعمیم‌پذیری نیست.

۱-۳-۲. حق جهان‌شهری

افراد از هر جماعتی به شرطی می‌توانند از تناقض برکنار بمانند و از خارج شدن از جاده عقل بپرهیزند که اصول حاکم بر کردارشان با اصول اخلاقی فراگیر و مورد قبول همگان، مطابقت کلی داشته باشد. اگر آدمیان به عنوان فاعلان اخلاقی نتوانند قاعده‌ای را اراده کنند که به صورت قانون عام و جهان‌شمول در آید؛ یعنی برای همه افراد بشر بدون توجه به ملیت، نژاد، مذهب یا جنسیت آن‌ها، نصب‌العین قرار بگیرد و همه براساس آن عمل کنند آن قاعده نمی‌تواند به لحاظ اخلاقی مقبول و مطلوب آدمی باشد. هر قاعده یا قانونی، در صورتی اخلاقی است که جهت‌گیری کلی آن، فراگیر و مقبول همه آدمیان باشد (وارناک، ۱۴۰۱، ص ۲۹۷).

در همین رابطه، کانت در رساله «صلح پایدار»، قلمرو و کشور را شامل اتباع و شهروندانی می‌داند که جملگی «انسان» محسوب می‌شوند که خود غایت‌های ذاتی‌اند و آن‌ها را نمی‌توان در چارچوب سرزمینشان، به مثابه اشیاء نگریست. او از «حق جهان‌شهری» سخن می‌راند که مبتنی بر تعاون و تعامل انسان‌ها در سطح جهانی است. عضویت در جهان‌شهر در عصر کنونی، هویتی جدید است که مسئولیت‌های تازه‌ای برای بشر ایجاد می‌کند که با تمهیدات یک شهروند با تعلقات سرزمینی و حتی منطقه‌ای تفاوت دارد (محمودی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۴). تحقق صلح پایدار در گروه‌دموکراسی‌های پاسخگو، همزیستی و همکاری میان انسان‌ها، رشد آموزش و فرهنگ و حمایت از قواعد تعمیم‌پذیر دارد؛ به گونه‌ای که یک غریبه وارد کشور دیگری شد، احساس غریبگی نکند و از حمایت‌های حقوق برابر در آن سرزمین برخوردار باشد. دیباچه اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی با تصریح به این گزاره‌ها: «با آگاهی از علایق مشترکی که آن‌ها را با یکدیگر متحد ساخته و فرهنگ‌های آنان را با میراث مشترک پیوند زده و با نگرانی از فروپاشی این ساختار ظریف و حساس و با اراده قاطع به تضمین احترام پایدار و تنفیذ عدالت بین‌المللی»، گام بلندی برای ایده صلح پایدار و آرمان جهان‌شهری برداشته است. بی‌گمان، با حمایت از قواعد قابل تعمیم و تنسيق‌های دیگر «امر مطلق» کانت و خوانش تازه از آن‌ها، می‌توان عدالت کیفری را جهان‌شهری کرد. لازمه پذیرش این ایده، اجتناب از بومی‌سازی

اصول حقوق کیفری با نگرش‌های ایدئولوژیک و کاذب است. البته، تحقق ایده جهان‌شهری، منافاتی با تقویت همبستگی اجتماعی از رهگذر کمینه‌سازی حقوق کیفری و مقابله با تبعیض‌ها و نابرابری‌ها ندارد (نک. قاسمی مقدم، ۱۴۰۳، ص ۲۸۰). برای نمونه، ما نمی‌توانیم اصل قانونی بودن مجازات‌ها را به نام بومی‌سازی و همبستگی با ارجاع مجازات به منابع فقهی، تضعیف کنیم یا آنکه رفتارهایی را جرم و قابل مجازات بدانیم که با اساس تمدن بشری ناسازگارند یا رفتارهایی را جرم‌انگاری کنیم که تفسیرهای گوناگونی دارند یا مجازات‌هایی را در قانون بگنجانیم که همه دنیا با آن‌ها بیگانه باشند، اما اینکه کدام رفتار جرم باشد یا نباشد، بیش از هر چیزی، تابعی از نظم اجتماعی و ملاحظات ملی است.

۲-۳-۲. چالش بومی‌سازی

تأکید بر بومی‌سازی حقوق کیفری به‌ویژه در سطح اصول راهبردی، منطق قدرتمندی در دنیای کنونی ندارد و می‌تواند به تناقض بیانجامد و این تناقض در آن است که انتظار عمل به قوانین بومی‌شده توسط اشخاص در هر زمان و مکانی محال است. البته، این ایده از گذشته‌های دور در بین متفکران و اندیشه‌ورزان مطرح و ترویج شده که حقوق کیفری تبلور یک فرهنگ یا ایدئولوژی خاص است (نک. دلماس - مارتی، ۱۴۰۲، ص ۱۰۵) و به اعتبار تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی، نظام‌های کیفری گوناگون در سطح دنیا داریم. همچنین، مونته‌سکیو در «روح القوانین» می‌نویسد: «تمام قانون‌گذاران باید این موضوع را در نظر داشته باشند و بدانند قوانین باید طوری وضع شود که با اخلاق و رسوم و آداب مردم تناسب داشته باشد» (مونته‌سکیو، ۱۴۰۲، ص ۵۰۳). این دیدگاه‌ها در ذات خود ایرادی ندارند و اینکه قانون متناسب با فرهنگ و روحیات یک ملت باشد اشکالی ندارد، اما مشکل آن جایی است که فرهنگ غالب گاه به دلیل هجوم ایدئولوژی‌ها به شدت تبعیض‌آمیز و مبتنی بر نابرابری‌های دینی، مذهبی، نژادی و جنسیتی است و در این شرایط، آن فرهنگ مخرب است و نمی‌توان از همگان انتظار داشت که قانون حاصل از آن را بپذیرند. حقوق کیفری نازیسم و فاشیسم نمونه‌های آشکار نژادپرستی بودند که حتی در میان تابعان این حکومت‌ها قابلیت تعمیم نداشتند. همین‌طور حقوق کیفری پسا انقلاب روسیه (از ۱۹۱۷ تا دوران فروپاشی در ۱۹۹۱)، تحت سیطره ایدئولوژی مارکسیسم و حافظ آرمان‌های جامعه کمونیسم بود که رسالت آن، فرهنگ‌سازی سوسیالیستی در برابر مخالفان، معارضان، معاندان، ضد انقلابی‌ها و دشمنان امپریالیستی داخلی و خارجی انقلاب بود (نک. نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۸، ص ۷۸۰) که حتی با فرهنگ مردمان کشورهای عضو این اتحادیه، بیگانه و غیرقابل تعمیم بود. نجات حقوق کیفری از هجوم ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌های مخرب و تبعیض‌آمیز، مستلزم جهانی‌شمولی با این خوانش است که اصول کلی قوانین کیفری به‌گونه‌ای تدوین و تنظیم شوند که

۱. در مورد قوانین نژادی مربوط به این دوره‌ها، از جمله قانون مجازات ۱۹۳۰ ایتالیا، به مجموعه مقالات «فاشیسم و حقوق کیفری»، مراجعه شود. نک. اسکیر، ۱۳۹۹، صص ۷۳ و بعد.

برای آحاد بشر، قطع نظر از تعلقات سرزمینی، فرهنگی، مذهبی، نژادی و قومی باورپذیر باشند.^۱ با تکیه به تعمیم‌گرایی در دستگاه فلسفی کانت و همچنین، تنسیق دوم او از «امر مطلق» که انسانیت را در هر حال، غایت مطلق (و نه وسیله اغراض و اهداف)، می‌داند، می‌توان نظام مجازات‌ها را به گونه‌ای سامان داد که برای همگان، مطلوب باشد و اشخاصی که بیگانه هستند و به هر دلیل در کشور دیگری به اتهام رفتار مجرمانه، تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بتوانند از آن قاعده تمکین نمایند و آن را تبعیض‌آمیز ندانند. این تجربه در قاره اروپا تحت تأثیر ارزش‌ها و میراث مشترک و معاهده اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۳)، مدت‌ها شکل گرفته است^۲ و در پرتو رویه دیوان اروپایی حقوق بشر، اساس یک حقوق کیفری مشترک طراحی و به اجرا گذاشته شده است.

نتیجه‌گیری

سامان‌دهی حقوق کیفری در دوران مدرن آشکارا تحت تأثیر و سیطره ایده‌ها، اندیشه‌ها و بیش از همه، ایدئولوژی‌های سیاسی است. با توجه به نگرشی که جریان حاکم به انسان و حقوق و آزادی‌های او دارد، قوانین کیفری صورت‌بندی می‌شوند. نگرش لیبرالی به حقوق کیفری از قواعدی حمایت می‌کند که حداقلی باشند و در عمل عرصه را برای آزادی عمل شهروندان تنگ نگردانند. در مقابل، نگرش‌های اجتماع‌گرا که بر پیوند میان فرد و جامعه تأکید می‌کنند، صرف‌نظر از خوانش‌های گوناگون آن، در مجموع ارزش‌های اجتماعی و سنت‌های فرهنگی را بر فردگرایی لیبرالی ترجیح می‌دهند و بر مسئولیت‌پذیری شهروند در مقابل جامعه، انگشت می‌نهند که ثمره آن، ممکن است تدوین قوانین کیفری به منظور حمایت از ارزش‌های اجتماعی است. بر همین مبنا، جریان‌های فایده‌گرا و مکتب‌های سیاسی ایدئولوژیک هر یک نگاه و نگرش خاصی به حقوق کیفری دارند که از رویکرد آن‌ها به انسان و حقوق او در جامعه، ناشی می‌شود.

ایده «تعمیم‌پذیری» یا «تعمیم‌گرایی» که یکی از خوانش‌ها و نتایج «امر مطلق» در فلسفه کانت است، این ظرفیت را دارد که قانون را از برجسب‌ها و اهداف ایدئولوژیک نجات دهد؛ زیرا غیر از اراده خیر، محال است که در جهان چیزی را متصور شد که خیر آن بدون قید و شرط است. اراده کردن در صورتی از نظر اخلاقی نیکو و پسندیده است که به خاطر نفس وظیفه و به انگیزه وظیفه‌شناسی باشد؛ می‌توان به هم‌نوعان بدون دوست داشتن آن‌ها یا حتی با وجود بیزاری یا تنفر از ایشان، ادای وظیفه

۱. رالز در کتاب «نظریه عدالت»، با تأکید بر مؤلفه‌هایی چون «وضع آغازین» و «پرده بی‌خبری»، درصدد گزینش اصولی عادلانه و منصفانه و جهان‌شمول است. همین که افراد در پس پرده جهل و بی‌خبری هستند، ترغیب می‌شوند تا به دنبال قواعدی باشند که آزادی همه را تأمین کند و عدالت را چنان معنا کنند که تبعیضی نماند. به باور رالز، جهان کنونی باید با بازسازی وضعیت نخستین، نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی را از پشت حجاب بی‌خبری طراحی و به اجرا بگذارد (نک. رستمی و تقی‌پور، ۱۳۹۴، صص ۸۲ و بعد).

۲. در این مورد، نک. دلماس-مارتی، ۱۳۷۶، صص ۲۱۶-۱۸۵.

کرد. عمل شخص هنگامی اخلاقی است که به خواش‌ها و مقاصد عامل و نتایج مترتب بر آن وابسته نباشد و قابلیت تبدیل به یک قانون کلی را داشته باشد و آن در صورتی است که عمل به وظیفه به‌طور مطلق و عاری از شرط و شروط باشد. اراده عقلانی تابع قوانینی است که خود می‌گذارد و در عین حال، این خودقانون‌گذاری را به‌موجب پیمانی فرضی یا حقیقی به نظام حکمرانی تفویض می‌کند؛ پس، نظام حکمرانی که ثمره خودقانون‌گذاری‌های اراده‌ها است، باید مطابق دستور یا قاعده‌ای عمل کند که در عمل به قانون کلی تبدیل شود و درگیر تناقض منطقی نباشد. بر این مبنا، آن دسته از قوانین که جنسیت‌زده‌اند و حقوق مرد را بر زن ترجیح می‌دهند یا نظام حقوقی را مطابق با تعلقات نژادی، فرهنگی، مذهبی، دینی یا مذهبی بنیان می‌نهند یا منافع اکثریت را بر اقلیت ترجیح می‌دهند و میان انسان‌ها قائل به تمایز می‌شوند، با ایده تعمیم‌پذیری سازگاری ندارد. در واقع، قانونی که همگان نتوانند از آن تمکین نمایند، تعمیم‌پذیر نیست.

جرم‌انگاری و کیفرگذاری با ابتدای بر این دیدگاه در سطحی بی‌طرفانه و منطبق با اصول کلی پیش می‌رود و قانون‌گذاری کیفری، صرف‌نظر از آنکه می‌تواند در سطح مصادیق جرم‌انگاری یا ماهیت مجازات‌ها، تعلقات سرزمینی داشته باشد، در سطح اصول جرم‌انگاری و اصول مجازات‌ها، جهان‌شمول و فراگیر است. نظام حقوقی حاکم بر مجازات‌ها در این نگرش، از «امر مطلق» تبعیت می‌کند و مجازات در صورتی توجیه می‌شود که قابل تعمیم باشد و تحقق این امر در صورتی است که جرم‌انگاری رفتارها به‌صورت بی‌طرفانه و فقط براساس ملاحظات عدالت انجام گیرد و عدالت آن است که شخص در قبال ارتکاب رفتار مجرمانه، پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد و مکافات عمل را بپذیرد. مجازات کردن نباید عملی دلبخواهانه، بوالهوسانه و تابع مقاصد فایده‌گرایانه باشد. در فایده‌گرایی، هدف وسیله را تجویز و توجیه می‌کند. تأکید بر پیشگیری از جرم به‌عنوان هدف، می‌تواند مجازات‌های نامتناسب و شدید را توجیه نماید که مغایر با ایده استحقاق است یا از مکافات عمل به بهانه آنکه فایده‌ای در بر ندارد و پیشگیرانه نیست، چشم‌پوشی نماید که عادلانه نیست. انسان دارای کرامت ذاتی است و ما نمی‌توانیم حتی با رضایت وی، برخورد شدید و نامتناسبی با او داشته باشیم. وانگهی، فایده‌گرایی در اغلب موارد به تبعیض و نابرابری می‌انجامد که حقوق و منافع اکثریت را به بهانه‌های گوناگون بر اقلیت ترجیح می‌دهد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. آرنه، هانا (۱۴۰۲)، آیشمن در اورشلیم، ترجمه زهرا شمس، چاپ چهل و یکم، تهران: انتشارات برج.
۲. اسکینر، استیفن (۱۳۹۹)، فاشیسم و حقوق کیفری، ترجمه سید باسم موالی‌زاده، چاپ اول، تهران: انتشارات شهر دانش.

۳. آمریکس، کارل (۱۳۹۸)، ایده‌آلیسم آلمانی؛ راهنمایی کیمبرج، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. احمدی افرم‌جانی، علی اکبر و حمزه حجت حاتم‌پوری (۱۳۹۷)، «تعمیم‌پذیری در اخلاق کانت؛ بررسی نظری و عملی فرمول اخلاق کانت»، پژوهش‌های فلسفی، سال دوازدهم، شماره ۲۵.
۵. بوسلیکی، حسن (۱۳۹۶)، «مقایسه بسندگی و کارآمدی قاعده زرین با قاعده تعمیم‌پذیری کانت»، مجله قیسات، سال بیست و دوم، شماره ۸۴.
۶. پیتین، هربرت جیمز (۱۳۹۷)، امر مطلق؛ مطالعه‌ای در فلسفه اخلاق کانت، ترجمه سید علی اصغری، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. پرادل، ژان (۱۳۸۳)، «به دنبال جهانی شدن حقوق کیفری»، ترجمه محمد مهدی ساقیان، پژوهش حقوق عمومی، دوره ششم، شماره ۱۱.
۸. جوانمردی صاحب‌مرتضی (۱۳۹۵)، نظریه قلمروزدایی سرزمینی از حقوق جزا؛ ماهیت، مبانی و ساختار، چاپ اول، تهران: انتشارات شهر دانش.
۹. دلماس - مارتی، می‌ری (۱۴۰۲)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.
۱۰. دلماس - مارتی، می‌ری (۱۳۷۶)، «به دنبال حقوق جزای مشترک اروپایی»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله حقوقی بین‌المللی، دوره ۱۵، شماره ۲۱.
۱۱. رستمی، هادی (۱۳۹۹)، حقوق کیفری و لیبرالیسم؛ بررسی کیفر در سنت فلسفی لیبرال، چاپ اول، انتشارات نگاه معاصر.
۱۲. رستمی، هادی (۱۳۹۸)، «ساختار نظریه مجازات و رابطه آن با نظریه سیاسی»، در: دایرةالمعارف علوم جنایی، کتاب چهارم، زیرنظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۱۳. رستمی، هادی و تقی‌پور، علیرضا (۱۳۹۴)، «توجیه کیفر در نظریه عدالت به مثابه انصاف»، آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۹.
۱۴. سالیوان، راجر (۱۳۸۹)، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۵. ساندل، مایکل (۱۳۷۴)، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. سعادت‌نیاکی، حمید رضا و علی فتح‌طاهری (۱۳۹۸)، «بررسی تبعیض نژادی در فلسفه کانت»، تأملات فلسفی، سال نهم، شماره ۲۲. <https://doi.org/10.30470/phm.2019.36299>
۱۷. غلامی، حسین و نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۸)، «نظریه مجازات‌های استحقاقی و تکرار جرم»، مدرس علوم انسانی، شماره ۱۳.
۱۸. فرح‌بخش، مجتبی (۱۳۹۲)، جرم‌انگاری فایده‌گرایانه، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.

۱۹. قاسمی مقدم، حسن (۱۴۰۳)، «همبستگی اجتماعی» و کمیته‌سازی مداخله‌های کیفری»، **مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی**، دوره ۵۴، شماره ۱. 10.22059/jqclcs.2024.383137.1945
۲۰. کانت، ایمانوئل (۱۴۰۲)، **نقد عقل عملی**، ترجمه سید مسعود حسینی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۲۱. کانت، ایمانوئل (۱۳۹۹)، **درس‌های فلسفه اخلاق**، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۲۲. کانت، ایمانوئل (۱۴۰۰)، **فلسفه حقوق**، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۲۳. کانت، ایمانوئل (۱۴۰۱)، **فلسفه فضیلت**، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۲۴. کانت، ایمانوئل (۱۳۹۴)، **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق**، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۵. کنی، آنتونی (۱۴۰۲)، **ایمانوئل کانت**، ترجمه رضا یعقوبی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتاب پارسه.
۲۶. کورنر، اشتفان (۱۳۹۹)، **فلسفه کانت**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ پنجم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۷. گنسلر، هری جی (۱۴۰۱)، **کتاب درآمدی جدید به فلسفه اخلاق**، ترجمه حمیده بحرینی، چاپ ششم، تهران: انتشارات آسمان خیال.
۲۸. مافی مقدم، حسین (۱۴۰۳)، **نظام فلسفی هگل**، چاپ دوم، تهران: نقد فرهنگ.
۲۹. محمودی، سید علی (۱۳۸۵)، «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، **پژوهش حقوق عمومی**، دوره هشتم، شماره ۲۰.
۳۰. محمودی جانکی، فیروز (۱۳۹۳)، «نظام کیفردهی؛ هدف‌ها و ضرورت‌ها»، در: **نقشه‌های علوم جنایی**، مجموعه‌ها مقاله‌ها، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
۳۱. منتسکیو (۱۴۰۲)، **روح‌القوانین**، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۲. میل، جان استیوارت (۱۴۰۲)، **فایده‌گرایی**، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
۳۳. وارناک، جفری (۱۴۰۱)، «کانت»، در: **فلاسفه بزرگ؛ آشنایی با فلسفه غرب**، گفت‌وگو با برایان مگی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ هفتم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۳۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۴۰۱)، «حقوق کیفری آرای سیاست جنایی در پرتو راهبردهای سیاست عمومی»، در: **حقوق کیفری پویا (مجموعه مقاله‌ها در پاسداشت استاد دکتر محمد علی اردبیلی)**، تهران: نشر میزان.
۳۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۸)، «علوم جنایی در رویارویی با رویدادهای سیاسی (درآمدی بر تحولات حقوق کیفری و جرم‌شناسی در پرتو انقلاب مارکسیستی - لنینیستی روسیه)»، در: **دایرةالمعارف علوم جنایی**، کتاب چهارم: علوم جنایی تجربی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۳۶. همپتن، جین (۱۳۹۱)، **فلسفه سیاسی**، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات طرح نو،

۳۷. هورکا، تامس (۱۳۹۲)، «اخلاق غایت‌گرایانه»، ترجمه انشاءالله رحمتی، در: *دانشنامه فلسفه اخلاق*، ویراسته پل ادواردز و دونالد ام بورچرت، چاپ اول، تهران: نشر صوفیا.

ب) منابع انگلیسی

38. Binder, Guyora (2002), "Punishment Theory: Moral or Political", **Buffalo Criminal Law Review**, Vol. 5.
39. Bentham, Jeremy (1996), **An Introduction to the Principles of Morals and Legislation**, J.H. Burns & H.L.A. Hart (Eds), Cambridge University Press.
40. Kant, Immanuel (1999), **Metaphysical Elements of Justice**, translated by John Ladd, Hacket Publishing Company.
41. Kant, Immanuel (1998), **The Metaphysics of Morals**, Translated and Edited by Mary Gregor, Cambridge University Press,
42. Kant, Immanuel (2006), **Groundwork of the Metaphysics of Morals**, Translated and Edited by Mary Gregor, Cambridge University Press.
43. Potter, Nelson T. Jr (1998), "The Principle of Punishment Is a Categorical Imperative", Faculty Publications - Department of Philosophy. 22. Available at: <https://digitalcommons.unl.edu/philosfacpub/22>
44. Turner , Craig (2016), "Kant's Categorical Imperative and Mandatory Minimum Sentencing", 8 WASH. U. JUR. REV. 235 (2016). Available at: https://openscholarship.wustl.edu/law_jurisprudence/vol8/iss2/8
45. Murphy, Jeffrie G (1994), **Kant: The Philosophy of Right**, Mercer University Press.
46. Murphy, Jeffrie G (1987), "Does Kant Have a Theory of Punishment", **Columbia Law Review**, Vol. 87.